

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و مما ذكرنا ظهر الحال فيما اشتبهت حليته و حرمة بالشبهة الموضوعية من الحيوان و أن أصالة عدم التذكية محكمة».

مروری بر جلسه گذشته

در جلسه قبل بیان شد در مواردی که در مقابل اصالة البرائة یک اصل موضوعی مخالف وجود داشته باشد، با جریان اصل موضوعی، دیگر نوبت به جریان اصل حکمی نمی‌رسد. همچنین با وجود جریان اصل موضوعی موافق، نوبت به جریان اصل اباحه نمی‌رسد. خلاصه اینکه با وجود یک اصل موضوعی، نوبت به اصل حکمی نمی‌رسد؛ اعم از اینکه این اصل موضوعی موافق با اصل حکمی باشد یا مخالف. برای این مطلب سه مثال از شبهه حکمیة مرحوم آخوند بیان کردند که در این مثالها هم اصل موضوعی مخالف بود، هم اصل موضوعی موافق.

در بحث امروز دو مثال از شبهه موضوعیه بیان می‌کنند: یک مثالش اصل موضوعی مخالف است و مثال دومش اصل موضوعی موافق است. مثال اولش این است که اگر ما یک گوشتی را در بیابان ببینیم. حالا یقین هم داریم که این گوشت مثلاً گوشت گوسفند است؛ اما نمی‌دانیم که آیا این گوسفند را یک حیوانی دریده و گوشت او در بیابان افتاده یا اینکه افرادی این گوسفند را ذبح کردند، تذکیه کردند و شرائط ذبح محقق شده است. گوشت را هم مثلاً یقین داریم گوشت گوسفند است.

اینجا ما نمی‌توانیم بگوییم اصالة الاباحه را جاری کنیم و بگوییم کل شيء حلال و نمی‌توانیم حکم به حلیت این گوشت کنیم، چون یک اصل موضوعی وجود دارد و آن اصل عدم وقوع تذکیه، قبلاً آن زمانی که این گوسفند حیات داشت تذکیه بر او واقع نشده بود، حال که به صورت این گوشت در آمده، شک می‌کنیم که تذکیه بر او واقع شده یا نه؟ اصل عدم وقوع تذکیه است. این اصل عدم وقوع تذکیه یک اصل موضوعی است و بر اصالة الاباحه مقدم هست و ورود بر او دارد.

این یک مثال که در این مثال اولاً شبهه ما شبهه حکمیة نیست، موضوعیه است یعنی نمی‌دانیم این گوشت معین خارجی، آیا از گوسفند تذکیه شده است یا از گوسفند غیر تذکیه است. والا حکمش برای ما روشن است اگر از گوسفند تذکیه شده باشد طاهر و حلال است. اگر از گوسفند تذکیه نشده باشد نجس و حرام است. شبهه ما موضوعیه است با وجود اصل جاری در موضوع. اصل این است که این گوشت معین تذکیه با شرائط معتبره بر آن واقع نشده. این اصل بر اصالة الاباحه مقدم است و در این مثال اصالة عدم وقوع تذکیه با اصالة الاباحه مخالف هم هست. مثال دیگر.

مورد دوم این است که اگر یک گوسفندی الان هست ما شک داریم که آیا این گوسفند جلل، عارض او شده یا نه؟ آیا یک مانعی عارض او شده یا نشده است؟ جلل و نجاستخوار شده یا نشده؟ و اینجا بعد از شک در ترب و مانع اینجا می‌آییم قابلیت لتذکيه

را استصحاب می‌کنیم. می‌گوییم قبلاً این گوسفند این گوسفند معین قابلیت لتذکیه را داشت؛ اما حالا شک می‌کنیم که آیا به جهت اینکه مانعی که جلوی تذکیه را بگیرد و مانع از قابلیت باشد، آیا عارض شده یا نشده است، قابلیت لتذکیه را استصحاب می‌کنیم. این اصل موضوعی با اصالة الاباحه اتحاد دارد، از نظر حکم موافق است. اصالة الاباحه می‌گوید: این گوشت حلال است. اصالة القابلیه لتذکیه هم می‌گوید: این حیوان اگر تذکیه بشود با سائر شرائط، این هم حلیت دارد. پس این دو مورد از شبهه موضوعیه این را تطبیق کنیم.

توضیح عبارت

«و مما ذكرنا ظهر الحال فيما اشتبهت حليته و حرمة»، از آنچه که ذکر کردیم روشن شد حال در آنچه که حلیت و حرمتش مشتبه هست «بالشبهة الموضوعية من الحيوان»، به سبب شبهه موضوعیه از حیوان. «و أن أصالة عدم التذكية محكمة فيما شك فيها لأجل الشك في تحقق ما اعتبر في التذكية شرعا»، اصالة عدم تذکیه حاکم است در مورد که شک شود در حلیت و حرمت، یا در شبهه موضوعیه. حالا در حلیت بهتر است از باب شک در تحقق آنچه که معتبر است در تذکیه شرعاً. بیان شد یک گوشتی را پیدا کردیم می‌دانیم این گوشت گوشت گوسفند است، گوسفند هم قابلیت برای تذکیه را دارد؛ اما نمی‌دانیم آیا حیوان درنده‌ای این گوشت را از بدن گوسفند جدا کرده و در بیابان انداخته است، یا افرادی آمدند این گوسفندی را ذبح کردند تذکیه شرعی کردند و این گوشت باقی مانده از آنها است؟

شک داریم می‌فرماید که اینجا اصل عدم تذکیه است. پس ببینید ما در آن شبهه حکمیه قسم اول آنجائی که در شبهه حکمیه بود، ارنب نمی‌دانیم که قابلیت تذکیه را دارد یا نه، آنجا اصلی را که جاری می‌کردیم اصل عدم قابلیت لتذکیه بود و می‌گفتیم این استصحاب استصحاب عدم ازلی است؛ اما این استصحاب، استصحاب عدم قابلیت نیست، استصحاب عدم وقوع است شک می‌کنیم بر این گوسفند معین آیا تذکیه با سائر شرائط واقع شده یا نشده، اصل، عدم وقوع تذکیه است.

«كما أن أصالة قبول التذكية محكمة إذا شك في طرو ما يمنع عنه»، حالا اگر یک گوسفندی هست ما شک داریم که آیا چیزی که مانع از قبول تذکیه باشد فرض کنید مثل جلل، آیا چیزی که مانع از قبول تذکیه باشد عارض شده یا نشده است؛ اینجا می‌فرماید: این اصل دوم را جاری می‌کنیم اصل قابلیت تذکیه. «فيحكم بها»، حکم می‌شود به این قبول تذکیه، «فيما أحرز الفرئ بسائر شرائطها عدا»، در آنجائی که فری و قطع اوداج اربعه احراز شود با سائر شرائط، أداه یعنی أدا قبول تذکیه. این قابلیت لتذکیه ما شک می‌کنیم آیا چیزی مانع از این قابلیت هست یا مانع نیست؟ چیزی که مانع است، آیا بوجود آمد یا بوجود نیامد؟

هر دویس هست و لو اینکه مرحوم آخوند فقط یک فرعش را بیان می‌کند یک وقتی هست که یک چیزی را ما مثلاً مثل جلل، یقین داریم مانع از تذکیه است. یک وقتی یک چیزی را هم شک داریم که مانعیت از تذکیه دارد یا نه. اگر ما شک بکنیم در وجود مانع، یا شک کنیم در مانعیت این مانع، در هر دو صورت ما قابلیت تذکیه را استصحاب می‌کنیم، این استصحاب قابلیت یک اصل موضوعی موافق با اصالة الاباحه است که در شبهه موضوعیه جاری می‌شوند. «كما لا يخفى فتأمل جيدا». این تمام کلام در تنبیه اولی که مرحوم شیخ در اینجا عنوان فرمودند.

تنبیه دوم

مرحوم شیخ بعد از مباحث شبهه حکمیه تحریمیه تنبیهی دارد و بعد از شبهه حکمیه وجوبیه نیز تنبیهی دارد. مرحوم آخوند بین این دو جمع می‌کند. مطلبی که دارند این است که احتیاط عقلا و شرعاً حسن است. در مقابل اخباری‌ها قائل شدیم که احتیاط لازم نیست؛ ولی این به معنا انکار حسن احتیاط نیست. احتیاط عقلا و شرعاً حسن است چون با احتیاط به واقع نزدیک می‌شود و در مواقع شبهه رسیدن به واقع امری مورد پسند است.

نکته دیگر در این تنبیه این است که اگر احتیاطاً عملی را انجام داد، عملش ثواب نیز دارد یعنی نه تنها احتیاط حسن است بلکه ثواب نیز دارد.

اشکال

اشکال این است که احتیاط در غیر عبادات امری ممکن الوقوع است و هیچ تردیدی ندارد. در عبادات در مواردی که دوران امر بین وجوب و استحباب باشد، باز احتیاط امکان دارد، نمی‌دانم که آیا دعاء عند رؤیت الهلال در اول ماه، واجب است یا مستحب؟ چه واجب باشد چه مستحب، ما می‌توانیم به نیت امری که در واقع موجود است حالا یا امر وجوبی یا امر استحبابی، ما بیاییم این دعا را اتیان کنیم.

به قصد القربه این دعا را انجام بدهیم و امر عبادی محقق بشود و فعل ما به عنوان فعل عبادت واقع بشود. اشکال در آنجائی است که یک امر عبادی دائر مدار بین وجوب و غیر استحباب باشد. یعنی احتمال وجوب را بدهیم یا احتمال کراهت بدهیم. یا احتمال وجوب یا اباحه را بدهیم. اشکال این است که احتیاط در چنین مواردی چگونه جریان دارد؟ بیان اشکال این متوقف است بر اینکه سه نکته را ما بگوییم. یک نکته این است که عبادات نیاز به قصد قربت دارد و اگر ما بخواهیم در یک عبادتی احتیاط کنیم، این احتیاط منفک از قصد قربت نمی‌تواند باشد. ما بخواهیم بیاییم احتیاط بکنیم بدون اینکه قصد قربت در کار باشد، این اصلاً عبادتی واقع نمی‌شود. عبادت نیاز به قصد قربت دارد، احتیاط در عبادات یعنی احتیاطی که ملازم است با اینکه انسان در عمل خودش قصد قربت را هم بیاورد.

از آن طرف قصد قربت متوقف است بر اینکه امری واقع باشد، قصد قربت یکی از مصادیق و وجوه قصد امر است یعنی باید امری باشد ما به داعی امتثال آن امر اتیان بکنیم این داعی امتثال امر را به آن می‌گویند قصد قربت. پس قصد قربت توقف دارد بر وجود امر. آن هم کدام امر؟ آیا امر واقعی که انسان نسبت به او جاهل است انسان می‌تواند قصد امتثال آن امر را بکند؟ خیر. آن امری را انسان می‌تواند قصد امتثالش را بکند که برای انسان معلوم باشد یعنی بگوید: من بخاطر اینکه خداوند امر فرموده که این عمل را انجام بدهم به قصد امتثال امر این امر متعلق به این فعل، می‌خواهم عمل را انجام بدهم.

پس ما با توجه به این سه نکته 1- عبادت نیاز به قصد قربت دارد. 2- قصد قربت متوقف است بر امر. 3- آن امری که قصد قربت بر او متوقف است امری است که برای مکلف معلوم باشد. امر واقعی به درد نمی‌خورد. با توجه به این سه نکته، می‌گوییم در دوران بین وجوب و غیر استحباب «کیف یتحقق الإحتیاط». الان ما نمی‌دانیم آیا این فعل واجب است یا مباح؟ وقتی که یک طرفش مباح شد، یعنی احتمال می‌دهیم امری نداشته باشیم. اگر احتمال می‌دهیم امری نباشد، ما چگونه می‌توانیم قصد قربت کنیم؟ و عبادت را به عنوان احتیاط محقق کنیم؟ احتیاط در عبادات در این مورد که دوران بین وجوب و غیر استحباب است این امکان ندارد.

پاسخ مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ در کتاب رسائل دو راه برای جواب از این اشکال بیان کرده اند و هر دو راه را مورد مناقشه قرار داده و بعد مرحوم آخوند نیز این دو راه را بیان می‌کند و به پاسخ های ایشان اشاره و به آنها نکاتی را اضافه می‌کنند.

در این راه از قاعده ملازمه استفاده کرده اند، به این تقریب که احتیاط عقلا حسن است و در این بحثی نیست، از طرفی قاعده ملازمه می گوید: كلما حکم به العقل حکم به الشرع، هرچه را که عقل بدان حکم کند شرع نیز بدان حکم می کند. پس شارع نیز به آن حکم می کند. پس در دوران بین وجوب و استحباب ما امر را ثابت می کنیم و می توان قصد آن امر کرد.

اشکال اول

این راه مستلزم دور است، چراکه هر عارضی معروضی دارد و متوقف بر اوست. بیاض توقف بر دیوار دارد تا دیواری نباشد متصف به سفیدی نمی شود. احتیاط نیز توقف بر امر دارد تا امری نباشد احتیاط معنا نخواهد داشت. در حالی که شما از راه ملازمه به احتیاط رسیدید و عبادیت احتیاط را ثابت کردید. حال که با قاعده ملازمه کشف امر به احتیاط نمودید و امر نیز عبادیت را تصحیح نمود، ولی آن طرف را در نظر نگرفتید که هر امری توقف بر حسن احتیاط دارد و هر عارضی معروضی دارد، امر توقف بر امکان احتیاط دارد تا احتیاط ممکن نباشد امر به او امکان نارد و امر به غیر مقدور است. پس امر متوقف بر امکان احتیاط و حسن احتیاط است. در نتیجه امکان احتیاط متوقف بر امر و امر نیز متوقف بر امکان احتیاط شد و این دور واضح است.

به عبارت دیگر؛ احتیاط متوقف بر این است که امری باشد، عارضی است که نیازمند معروض است، عارض امر است که معروضش احتیاط است. از طرفی امر به غیر مقدور معنا ندارد باید چیزی ممکن باشد که امر به آن تعلق بگیرد، باید احتیاط حسن و یا امکان داشته باشد که امر به آن تعلق بگیرد، پس امر متوقف بر حسن احتیاط و امکان احتیاط است و این دور است.

اشکال دوم

این اشکال را مرحوم شیخ نیز مطرح می کند، مستشکل به دنبال امر مولوی است که با آن امر باید قصد قربت صورت پذیرد، در حالی که امر به احتیاط از باب انقیاد است و از باب اطاعت است همانطور که امر شارع به اطیعوا الله ارشادی است امر به احتیاط نیز ارشادی خواهد بود و امر ارشادی قصد قربت ندارد. پس ماقصد لم يقع شد.

توضیح عبارت

«الثاني أنه لا شبهة في حسن الاحتياط شرعا و عقلا»، شبهه‌ای نیست در اینکه احتیاط شرعا و عقلا حسن است. عقلاً گفتیم از باب اینکه حفظ واقع می‌کند محافظت بر واقع است، شرعاً از باب روایاتی که وارد شده است. ما اگر از آن روایات لزوم مولوی را نفهمیم لااقل استحباب را استفاده می‌کنیم. هم در وجوبیه هم در تحریمیه هم در عبادات هم در غیر عبادات. این یک مطلب. «كما لا ينبغي الارتياح في استحقاق الثواب» ثواب وجود دارد. «فيما إذا احتاط و أتى أو ترك» بیاورد این آتی در شبهه وجوبیه است، ترک در شبهه تحریمیه، «بداعي احتمال الأمر»، احتمال امر باز در شبهه وجوبیه، «أو النهي» در شبهه تحریمیه.

نظر استاد

این جوابی است که مرحوم آخوند داده اند، درست است. یعنی اگر ما باشیم و روایات، روایات امر ارشادی دارد. امر ارشادی بر امر ثواب و عقاب در آن مترتب نیست. لکن با قطع نظر از ارشادی بودن، این مقدار را می‌فهمیم که از نظر شارع، مسئله

احتیاط برای شارع یک مسئله مطلوبی است، این قطع نظر از ارشادی بودن است. آنوقت در ارشادی بودن هم ارشاد تابع مرشد الیه است. اگر شارع ارشاد کرد به اینی که فلان عمل در نزد من هم مطلوب است اینجا چون خود آن عمل نه تبعیت از این امر، خود آن عمل در آن یک مطلوبیتی برای شارع وجود دارد اگر آن عمل را انجام دادید. به اعتبار آن عمل یک ثوابی هست، نه به اعتبار تبعیت از امر. در امر مولوی، ممکن است در خود فعل هیچ مصلحتی هم نباشد، لکن به اعتبار اینکه ما تبعیت از امر کردیم، شارع به ما ثواب می‌دهد در امر ارشادی به اعتبار تبعیت از امر ثواب نیست؛ اما ممکن است مرشد الیه آن فعلی باشد که در آن فعل ثواب است. مثلاً اگر یک کسی گفت من شما را راهنمایی می‌کنم برو فلان جا مجانی کتاب می‌دهند. ببینید این گفته من تبعیت از گفته، شما را به نفعی نمی‌رساند و ثوابی و نفعی برای این تبعیت عائد شما نمی‌شود. اما اگر رفتید دنبال مرشد الیه یک دوره کتاب می‌گیرید.

«و ربما يشكل»، این اشکال مهم که عرض کردم غرض از تنبیه هم برای ذکر این اشکال است، «فی جریان الاحتیاط فی العبادات عند دوران الأمر بین الوجوب و غیر الاستحباب»، در دوران امر بین وجوب و استحباب این اشکال نیست. «من جهة أن العبادة لا بد فيها من نية القربة»، بیان اشکال این است که عبادت قصد تقرب می‌خواهد قصد تقرب یکی از وجوه قصد امر است قصد امر هم توقف دارد. «المتوقفة على العلم بأمر الشارع»، امر شارع را ما تفصیلاً بدانیم مثلاً بدانیم شارع فرموده روزه بگیرید تفصیلاً علم به امر شارع داریم اینجا می‌آییم امر را قصد می‌کنیم؛ اما گاهی اوقات اجمالاً هست مثلاً خود مرحوم شیخ هم در رسائل مثال زده برای اجمال، فرموده آنجائی که قبله مشتبّه است نمی‌دانیم به کدام یک از این اطراف بخوانیم، اگر به هر چهار طرف خواندیم آنجا می‌گوییم امر شارع به یکی از این اطراف به نحو اجمال تعلق پیدا کرده است، آن هم مانعی ندارد. «تفصیلاً أو إجمالاً».

بعد شروع می‌کنند به جواب، اولین جواب «و حسن الاحتیاط عقلاً لا یکاد یجدي فی رفع الإشکال»، یعنی بعضی‌ها آمدند از راه حسن عقلی احتیاط وارد شدند قاعده ملازمه را هم به آن ضمیمه کردند. «کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع»، بعد نتیجه گرفتند پس احتیاط امر دارد. مرحوم آخوند می‌فرماید: «و لو قیل بکونه موجباً لتعلق الأمر به شرعاً»، ولو اینکه این موجب باشد برای تعلق امر به احتیاط شرعاً. این ولو قیل، اشاره دارد به اینکه این قاعده ملازمه اثبات امر مولوی شرعی نمی‌کند طبق آن توضیحی که دادیم و خود مرحوم آخوند هم 4 یا 5 سطر بعد می‌گویند. قاعده ملازمه اثبات امر مولوی نمی‌کند امر ارشادی می‌کند.

حال مرحوم آخوند می‌گوید: و لو اینکه ما این حرف را بپذیریم که قاعده ملازمه موجب تعلق امر به احتیاط شرعاً، یعنی مولویه، اما اشکال اساسی دور است. «بداهة توقفه»، یعنی توقف امر. بگونه، یعنی کون حسن عقلی احتیاط. و لو قیل بکون حسن عقلی احتیاط، موجب تعلق امر به احتیاط شرعاً باشد آنوقت موجب باشد از چه راهی؟ از راه قاعده ملازمه. «بداهة» توقف امر بر ثبوت احتیاط، چرا توقف دارد؟ این توقف العارض مفعول مطلق نوعی است. به نحو توقف عارض بر معروض. احتیاط به منزله موضوع است، امر به حکم است و عارض. هر حکمی توقف دارد بر موضوعش این از این طرف. آنوقت شما می‌خواهید با حسن احتیاط برسید به امر. پس امر توقف دارد بر احتیاط از باب توقف عارض بر معروض. از آن طرف خود حسن احتیاط هم توقف بر امر دارد به قاعده ملازمه امر را اول می‌آورید تا به نتیجه حسن احتیاط شرعی برسید.

«فکیف یعقل أن یکون من مبادي ثبوته»، چگونه معقول است که آن یکون، اسم یکون امر است. امر از مبادی ثبوت احتیاط باشد یعنی شما با امر شارع بیاید اثبات کنید امکان احتیاط را. چگونه امکان دارد که شما با امر بیاید احتیاط را اثبات کنید احتیاط به نحو اینکه قصد قربت در حالی که خود امر هم توقف بر احتیاط دارد چون امر عارض است و احتیاط معروض او هست.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين